

مقدمه ای بر نظریات ویلیامسون^۱ و کاربرد آن در تحلیل مسایل توسعه ایران

محمودمتوسلی^۲

جمال فتح‌اللهی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۴/۷

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۸/۱۸

چکیده

امروزه اقتصاد نهادگرایی جدید^۴ به عنوان مهمترین مکتب دگراندیش نه تنها در مقابل مکتب متعارف نیست بلکه به نوعی مکمل آن محسوب می‌شود. بنابراین با توجه به عدم کفایت آموزه های اقتصاد نئوکلاسیک در تبیین مسایل کشورهای درحال توسعه، شناخت و استفاده از تحلیل های نهادگرایان در حل مسایل توسعه نیافتگی می‌تواند کارساز باشد.

در بین اقتصاددانان نهادگرایی جدید، آثار سه نظریه پرداز و برنده جایزه نوبل اقتصاد: رونالد اچ. کاوز^۵، داگلاس سی نورت^۶ و اولیور ای ویلیامسون پیشتاز مطالعات علمی این شاخه از علم اقتصاد است. در این مقاله برجسته ترین نظریات ویلیامسون که در سال ۲۰۰۹ به خاطر مطالعاتش در حوزه تدبیر امور^۷، برنده جایزه نوبل شد، مورد بحث قرار می‌گیرد. بر اساس یافته های این مقاله، کمکهای ویلیامسون به پیشبرد علم اقتصاد نهادگرایی جدید را در چهار عنوان کلی: ۱- اقتصاد هزینه های مبادلاتی^۸، ۲- استفاده از تحلیل های «فرازنگر»^۹ در حل مسایل توسعه نیافتگی، ۳- چهار سطح تحلیل اجتماعی به منظور بررسی نقطه شروع اصلاحات توسعه ای و ۴- علم اقتصاد تدبیر^{۱۰} امور می‌توان خلاصه نمود.

۱. Oliver E. Williamson استاد دانشگاه برکلی و برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۹.

۲. استاد اقتصاد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران (motavaselim@gmail.com)

۳. دانشجوی دکتری اقتصاد دانشگاه مفید قم (Jfathollahi@gmail.com)

4. New Institutional Economics

5. Ronald. H. Coase -

6. Douglas C. North -

۷. Governance: در این مقاله سه کلمه به عنوان معادل Governance به کاررفته است. حکمرانی برای مدیریت در سطح کلان، ساماندهی برای مدیریت پایین تر از سطح کلان و تدبیر امور برای جاهایی که هر دو سطح مدیریت مورد نظر است.

8. Transaction Cost Economics

9. Bottom-up

10. The Economics of Governance

نظریات فوق، قدرت تبیینی مناسبی برای تشریح علل توسعه نیافتگی کشور ما، دارا هستند. در بین این نظریات، نظریه چهار سطح تحلیل اجتماعی و تحلیل‌های «فرازنگر» که با استقبال خوبی در بین اندیشمندان این شاخه از علم مواجه شده است، برای تبیین مسایل توسعه ایران کارسازتر است. در این مقاله، از دو نظریه اخیر برای تبیین مسایل توسعه اقتصادی در ایران استفاده شده است. تبیین شکاف بین اهداف قوانین رسمی و واقعیات تحقق یافته در جامعه، لزوم توجه به الزامات نهادی در برنامه ریزی‌های توسعه، ضرورت مرحله‌ای بودن تحولات نهادی و انتخاب تحول فرهنگی به عنوان نقطه شروع حرکت توسعه در ایران، از عمده‌ترین موارد استفاده از نظریات ویلیامسون برای تبیین مسایل توسعه ایران می‌باشد.

واژگان کلیدی: اقتصاد نهادگرای جدید، اولیور ای ویلیامسون، اقتصاد توسعه، اقتصاد هزینه مبادله، روش شناسی، اقتصاد ایران.

طبقه بندی موضوعی: B52, B41, O12, D23, A10



۱- مقدمه

با توجه به اهمیت مکتب نهادگرایی در میان مکاتب فعال کنونی و نوع نگرش و بینشی که این مکتب به پدیده‌های اقتصادی دارد، آشنایی با ادبیات اقتصادنهادگرایی، می‌تواند برای دانش پژوهان رشته اقتصاد، بسیار آموزنده باشد.

از معروفترین و موثرترین نظریه پردازان نهادگرایی جدید، می‌توان به رونالد اچ. کاوز، داگلاس سی. نورث و اولیور ای. ویلیامسون اشاره نمود. کاوز مفهوم هزینه‌های مبادله را وارد تحلیل‌های بنگاه کرد و نورث و ویلیامسون آن را در دو مسیر مختلف بسط دادند. نورث مسیر تاریخی اقتصاد نهادگرایی جدید را برگزید. ویلیامسون اقتصاد هزینه‌های مبادله را وارد عرصه مطالعات علمی نمود (Richter, 2005:10). هر چند مسیرها متفاوت بود اما هر دو به یک نتیجه تقریباً یکسان برای تبیین تغییرات نهادی رسیدند. نورث نظام باورها^۱ را پایه تغییرات می‌داند (North, 2004:80). ویلیامسون تغییر نظمی‌های خصوصی^۲ را نقطه شروع تغییرات نهادی معرفی می‌کند (Williamson, 2005).

هدف این مقاله ارائه مهمترین نظریات ویلیامسون و استفاده از آنها به منظور ایجاد چهارچوبی جهت استخراج توصیه‌های سیاستی برای کشورهای توسعه نیافته و درحال توسعه از جمله ایران در قالب تحلیل‌های این نظریه پرداز است. بدین منظور، کمک‌های او به پیشبرد علم اقتصاد نهادگرایی جدید را در ۴ عنوان کلی: ۱- اقتصاد هزینه‌های مبادلاتی، ۲- استفاده از تحلیل‌های «فرازنگر» در حل مسائل توسعه نیافتگی، ۳- چهار سطح تحلیل اجتماعی به منظور بررسی نقطه شروع اصلاحات توسعه‌ای و ۴- علم اقتصاد تدبیر امور خلاصه نموده ایم. نتایج این مطالعه حاکی از آن است که نظریه چهار سطح تحلیل اجتماعی و تحلیل‌های «فرازنگر» ویلیامسون با استقبال خوبی مواجه شده است. به نظر می‌رسد بسط این نظریات به منظور روشن کردن چگونگی تاثیرپذیری نهادهای هر سطح از سطوح دیگر می‌تواند گره گشای نقاط کور نظریه تغییرات باشد. نظریات فوق، قدرت تبیینی مناسبی برای تشریح علل توسعه نیافتگی کشور ما را دارا هستند. در بین این نظریات، نظریه چهار سطح تحلیل اجتماعی و تحلیل‌های «فرازنگر» که از طرف اندیشمندان این شاخه از علم مورد استقبال قرار گرفته، برای تبیین مسایل توسعه ایران کارسازتر است. در این مقاله، از دو نظریه اخیر برای بررسی مسایل توسعه اقتصادی در ایران استفاده شده است. تبیین شکاف بین اهداف قوانین رسمی و واقعیات تحقق یافته در جامعه، لزوم توجه به

-
1. Blief System
 2. Private Ordering
 3. Changes

الزامات نهادی در برنامه ریزی‌های توسعه، ضرورت مرحله‌ای بودن تحولات نهادی و انتخاب تحول فرهنگی به عنوان نقطه شروع حرکت توسعه، از عمده‌ترین موارد استفاده از نظریات ویلیامسون برای تبیین مسایل توسعه ایران می‌باشد.

۲- مبانی اقتصاد نهادگرا

اصطلاح اقتصاد نهادگرا اولین بار به وسیله والتن همیلتون^۱ در یکی از نشستهای انجمن اقتصاد آمریکا^۲ در سال ۱۹۱۸ به کار گرفته شد (Hodgson, 2000:399). از آن زمان تا سال ۱۹۴۰ نهادگرایان بر اقتصاد آمریکا تسلط داشتند. هرچند بعد از دهه ۴۰ میلادی به مرور از تسلط آنها بر مجامع علمی کاسته شد اما از ۱۹۸۰ تحت عنوان اقتصاد نهادگرای جدید دوباره جایگاه خود را در مجامع علمی باز کرده است.

به منظور معرفی اقتصاد نهادگرا در ابتدا لازم است مفهوم نهاد از دید این مکتب تعریف شود. بدین منظور تعاریف مختلفی که از سوی طرفداران این مکتب ارائه شده، بیان می‌گردد، سپس در قالب دو نحله نهادگرایان جدید و قدیم، به مهمترین آرای نظریه پردازان این مکتب اشاره خواهد شد.

۲-۱- تعریف نهاد

نظریه پردازان مختلف نهادگرا تعاریف مختلفی را از نهاد ارائه کرده‌اند و تعریف جامعی که مورد توافق همه دانشمندان نهادگرا باشد، وجود ندارد و هر کس مطابق تفکر و ذهنیت‌های خود به تعریف جداگانه‌ای از نهاد پرداخته است. به عنوان مثال کامونز نهاد را هر گونه عمل دسته جمعی که اعمال فردی را کنترل می‌کند، می‌نامد ((Commons, 1931:648). نورث از نهادگرایان برجسته و برنده جایزه نوبل، نهاد را این گونه معرفی می‌نماید: نهادها قوانین بازی در جامعه‌اند یا به عبارتی دقیق‌تر، قیودی هستند وضع شده از جانب نوع بشر که روابط متقابل انسان‌ها با یکدیگر را شکل می‌دهند [راهنمای کنش متقابل انسان‌ها هستند] و سبب نظام‌مند شدن انگیزه‌های نهفته در مبادلات بشری می‌گردند. بنابراین، نهادها با ارایه ساختارهایی برای زندگی روزمره، عدم اطمینان را کاهش داده و تعیین کننده عملکرد اقتصادها در بلندمدت می‌باشند (نورث، ۱۳۷۷: ۲۱-۱۹).

هاجسون نهادها را زیرمجموعه‌ای از ساختارهای اجتماعی می‌داند و سازمانها را زیرمجموعه‌ای از نهادها (Hodgson, 2007: 96) و بالاخره کاوز که او را می‌توان پایه گذار مکتب نهادگرای

1. Walton Hamilton
2. American Economic Association

جدید قلمداد کرد، نهادها را به منزله بدنه علم اقتصاد می‌داند و معتقد است؛ همچنان که مطالعه جریان خون بدون بدن انسان امکان پذیر نیست، مطالعه علم اقتصاد هم بدون در نظر گرفتن نهادها قابل تصور نیست (کاوز، ۱۳۸۴: ۱۴۳).

۲-۲- نهادگرایان قدیم

اقتصاد نهادگرا معمولاً یک پدیده فکری آمریکایی در ثلث اول قرن بیستم تلقی می‌شود. نهادگرایی قدیم به عنوان یک مکتب فکری معارض و دگراندیش در برابر اقتصاد مسلط نئوکلاسیک شناخته شده است. فهم نهادگرایی آمریکایی ثلث اول قرن بیستم (نهادگرای قدیم) نیاز به بررسی مکاتب قبلی در قرن نوزدهم خصوصاً مکتب تاریخی دارد که تقریباً همه مورخان علم اقتصاد، آن را اثر گذار مکتب نهادگرایی می‌دانند. مکتب تاریخی از سال ۱۸۴۳ به مدت چهل سال بر دانشگاه‌های آلمان تسلط بلامنازع داشت. آنها بر خلاف کلاسیک‌ها عقیده داشتند که علم اقتصاد دارای کاربرد عمومی نیست بلکه کاربرد آن محدود به جامعه‌ای است که از آن برخوردار است. انگیزه‌ها تنها در نفع خصوصی خلاصه نمی‌شود بلکه انگیزه‌های اخلاقی و اجتماعی نظیر احساس وظیفه، میل به کسب افتخار، رضایت از کار، رحم و شفقت، غرور و خودنمایی، نیک خواهی، نوع دوستی و نظایر آن نیز وجود دارد. به عقیده مکتب تاریخی، شکل زندگی اقتصادی هر ملتی، مقوله‌ای خاص آن ملت در زمان معین و محصولی از گذشته آن است و بنابراین فقط با مطالعه گذشته آن ملت فهمیده می‌شود (تمدن چهارمی، ۱۳۸۳: ۹۱).

۲-۳- نهادگرایان جدید:

عبارت اقتصاد نهادگرایی جدید، اولین بار توسط الیورای. ویلیامسون در سال ۱۹۷۵ استفاده گردید (Richter, 2005:1). نهادگرایی جدید، یک معرفت میان رشته‌ای است که علم اقتصاد، حقوق، نظریه سازمان، علم سیاست، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی را به هدف فهم نهادهای زندگی اجتماعی، سیاسی و تجاری ترکیب می‌کند (Keline, 1999: 456). این گروه از نهادگرایان، از روش‌شناسی مکتب تاریخی یا نهادگرایان قدیم که نفی نظریه اقتصادی رسمی بود، پیروی نمی‌کند بلکه می‌خواهد همین نظریه، بویژه اقتصاد خرد را برای تحلیل نهادهای اقتصادی و اجتماعی گوناگون مورد استفاده قرار دهد. بنابراین، اقتصاد نهادگرای جدید، نه معارض، بلکه مکمل اقتصاد مسلط است (تمدن، ۱۳۸۴: ۱۷). نورت که در ردیف نهادگرایان جدید طبقه بندی می‌شود، جایزه نوبل اقتصاد را برای پژوهش‌های خود در زمینه تاریخ اقتصادی و کاربرد روش‌های کمی به منظور

توضیح تغییرات اقتصادی و نهادی گرفته است. ارو^۱ (از نهادگرایان جدید) می‌گوید: نهادگرایی جدید به دنبال پاسخ‌های جدید برای پرسش‌های سنتی اقتصاد نیست بلکه به دنبال پاسخ به پرسش‌های جدید است: چرا نهاد‌های اقتصادی به شکل امروزی آن به وجود آمده‌اند (Williamson, 2000: 596)؟

پژوهش‌های ویلیامسون نیز که اکنون به عنوان یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان اقتصاد نهادگرا شناخته شده و تخصص وی در زمینه هزینه‌های معاملاتی است، در کتاب‌های درسی جدید اقتصاد خرد، جای خود را باز کرده است (دادگر، ۱۳۸۴).

۲-۴- پایه‌های روش شناختی اقتصاد نهادگرا

در یک برداشت کلی، توسعه را می‌توان مجموعه‌ای از تغییراتی تعریف کرد که منجر به بهبود زندگی مادی و معنوی بشر می‌شود. به عبارت دیگر، ماهیت توسعه، تغییر است. به همین دلیل بخش قابل توجهی از انرژی دانشمندان توسعه در دهه اخیر صرف تشریح فرایند تغییر شده است. در بین آنها، اقتصاددانان نهادگرا در چهارچوب دو مکتب نهادگرای قدیم و نهادگرایی جدید، کمک زیادی به پیشبرد نظریه‌های تغییر در علم اقتصاد توسعه نموده‌اند.

تبیین فرایند تغییر، مستلزم شناخت پایه‌های روش شناختی است. پایه‌های روش شناختی، مفاهیم اساسی مورد استفاده، فروض انگیزشی یا مدل رفتاری برای انسان، روش تجزیه و تحلیل و قواعد و معیارهای مورد استفاده توسط محقق برای تبیین فرایند تغییر را فراهم می‌کند (Toboso, 1995).

در علوم اجتماعی، نوع برداشت و تفسیر از واقعیت بیرونی یا عینکی که با آن، واقعیت بیرونی را مشاهده و تحلیل می‌کنیم، به روش‌شناسی انتخاب شده در تحقیق بستگی دارد. به عبارت دیگر، اینکه واقعیت بیرونی را چگونه ببینیم (یا کدام بخش از واقعیت بیرونی را مشاهده کنیم) همچنین نحوه تفسیر آن واقعیت بیرونی، تحت تأثیر روش‌شناسی انتخاب شده در تحقیق قرار دارد. در مباحث اقتصادی، مکاتب مختلف، روش‌شناسی‌های مختلفی را به کار برده‌اند.

به طور کلی، می‌توان پایه‌های روش‌شناسی تغییر را در دو حد افراطی «فردگرایی روش‌شناسی»^۲ و «کل‌گرایی روش‌شناسی»^۳ خلاصه نمود^۴. اقتصاد متعارف، بر فردگرایی محض استوار است، یعنی با فرض وجود اطلاعات کامل و هزینه‌های مبادله صفر، بهینه‌سازی‌های فرد و نگاه با

1. Kenneth Arrow
2. Methodological Individualism
3. Methodological Holism

۴. توبوسو در مقاله‌ای، پس از بیان کاستی‌های دو متدولوژی پیش‌گفته، روش‌شناسی میانه را نیز معرفی می‌کند (Toboso, 2000).

فرض عقلانیت کامل، سازوکارهای اقتصادی را تعیین می‌کند. در صورتی که نهادگرایان قدیم، معتقد به روش شناسی «کل‌گرایی» هستند؛ یعنی تصمیمات فرد کاملاً دیکته شده از طرف ماتریس نهادی است که فرد درون آن قرار دارد و افراد، تنها به واسطه قرار گرفتن شان در یک بافت (زمینه) اجتماعی، می‌توانند شناخته شوند، نه چیز دیگر (Wrenn, 2006: 484). نهادگرایان جدید مباحث نهادی را وارد تحلیل‌های اقتصاد متعارف کرده‌اند. به عبارت دیگر عقلانیت محدود و هزینه‌های مبادله غیر صفر را وارد مباحث بهینه‌سازی فردی کرده‌اند. یعنی فردگرایی را با قید عقلانیت محدود و هزینه‌های مبادله غیر صفر پذیرفته‌اند (Toboso, 1995: 66). طبیعی است که تبیین‌ها و در نتیجه توصیه‌های سیاستی منتج از این پایه‌های روش شناختی بسیار متفاوت و در برخی موارد متناقض خواهد بود.

۵-۲- جایگاه ویلیامسون در مکتب نهادگرایی

در مباحث نهادگرایان جدید دو مسیر کلی قابل تفکیک است. اولین دیدگاه با استفاده از تحلیل‌های کلان^۱ تعییرات نهادی را دنبال می‌کند. قواعد سیاسی، قوانین اساسی و سایر قواعد بازی در این بخش جای می‌گیرد. نورث جزء این دسته از تحلیلگران است. دیدگاه دوم بر تحلیل‌های خرد^۲ تاکید می‌کند. نحوه پیدایش و تغییر اشکال مختلف نهادهای تدبیر امور در قالب این دیدگاه بررسی می‌شود (Williamson, 1996: 323). ویلیامسون پایه گذار این نوع تحلیل‌ها در اقتصاد نهادگرا و روش شناسی او در تبیین تغییرات نهادی نیز مبتنی بر «فردگرایی روش شناسی» است.

۳- معرفی مهمترین نظریات ویلیامسون

با توجه به اینکه ویلیامسون از شاگردان کاوز می‌باشد، طبیعی است که آثار او تحت تاثیر دیدگاه‌های استاد خود باشد. یکی از مهمترین کمک‌های کاوز به علم اقتصاد، وارد کردن هزینه‌های مبادله در تحلیل‌های نئوکلاسیک است. مسیر مطالعات ویلیامسون نیز عمدتاً بحث هزینه‌های مبادله و ساختارهای مختلف ساماندهی مبادلات است که در ادامه، شرح مختصری از دیدگاه‌های او ارائه خواهد شد.

۱-۳ اقتصاد هزینه‌های مبادله

موضوع اقتصاد هزینه‌های مبادله، بررسی اقتصادی انواع مبادلات و قراردادهای، ویژگی‌های آنها، ساختارهای مختلف ساماندهی برای هر یک از انواع مبادلات و نحوه ارزیابی این ساختارها به لحاظ

تطابق با اختلالات حین اجرای قرارداد می‌باشد. ویلیامسون با استفاده از تقسیم بندی ایان مک نیل^۱ از انواع قراردادهای سه گروه قرارداد را به شرح زیر از هم تفکیک می‌کند (Williamson, 1979b: 236):

قانون کلاسیک قرارداد^۲: هدف هر سیستم قانون قراردادی تسهیل مبادله است. قانون کلاسیک قرارداد هم همین هدف را دنبال می‌کند با این تفاوت که سعی می‌کند ساده سازی مبادله را با افزایش جدایی بین طرفین مبادله و افزایش میزان شفافیت در ارائه کالا در یک زمان و مکان مشخص انجام دهد (Williamson, 1979b, 236).

قانون نئوکلاسیک قرارداد^۳: تمام قراردادها با قانون کلاسیک قرارداد قابل تطبیق نیستند. به عنوان مثال در مورد قراردادهای بلندمدت، شفاف سازی کامل بسیار هزینه بر است، به طوری که تقریباً امکان ناپذیر می‌شود. برای مواجهه با چنین شرایطی، سه راه حل پیشنهاد شده است: راه حل اول، چشم پوشی از انجام چنین مبادلاتی است که موجب محدود شدن فرایند توسعه اقتصادی می‌شود؛ زیرا توسعه اقتصادی در گرو توسعه مبادلات است. راه حل دوم، حذف این مبادلات از بازار و ساماندهی آن به شکل داخلی از طریق مالکیت عمومی است، که این راه حل هم با از بین بردن انگیزه ها، جلوی پیشرفت و توسعه اقتصادی را سد خواهد کرد. راه حل سوم، ایجاد یک راه حل قراردادی متفاوت است که تجارت را حفظ می‌کند، اما ممکن است نیاز به گسترش ساختار ساماندهی باشد. راه حل سوم، همان است که مک نیل آن را قرارداد نئو کلاسیک می‌نامد. ویژگی این نوع مبادلات آن است که برای حل مسائلی که ممکن است در فاصله زمانی انجام تعهدات قرارداد پیش بیاید، نیازمند طرف سوم هستند (Williamson, 1979b: 237).

قراردادهای مبتنی بر روابط^۴: برخی مبادلات به دلیل ویژگی های خاصی که دارند حتی با قرارداد های نئوکلاسیک هم قابل انجام نیستند. این نوع مبادلات نیاز به ترتیبات دیگری برای عملی شدن، دارند. در اینجا است که بحث ساختارهای مختلف تدبیر امور برای مدیریت مبادلات مختلف پیش می‌آید. یعنی متناسب با ویژگی های هر مبادله، ساختار ساماندهی متناسب با آن به گونه ای طراحی شود که هزینه های مبادله را اقتصادی کند. بنابراین، برای انجام این مهم نیاز است که ویژگی هایی برای طبقه بندی مبادلات در نظر بگیریم که بتوان، با طبقه بندی مبادلات بر اساس این ویژگی ها، ساختار متناسب ساماندهی را برای هر طبقه، تشخیص داد (Williamson, 1979b: 238).

1. Ian McNeil
2. Classical Contract Law
3. Neoclassical Contract Law
4. Relational Contracting

ویژگی های مشترک مبادلات: ویلیامسون سه بعد کلیدی را برای طبقه بندی مبادلات معرفی می کند که عبارتند از:

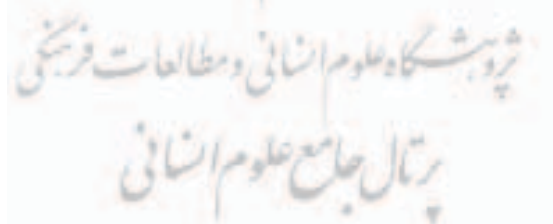
(۱) **عدم اطمینان:** اختلافات بزرگ یا کوچکی که مبادلات را در معرض خود قرار می دهند و نیاز به تطبیق را ایجاد می کند. وجود عدم اطمینان، قبل از وابستگی متقابل و انعقاد قرارداد ناقص، خطر عدم توافق را تحمیل می کند.

(۲) **دفعات تکرار مبادله:** تعداد تکرارهای مبادله نیز یک بعد مربوط به مبادلات متواتر است که ممکن است هزینه های راه اندازی ساماندهی تخصصی متفاوت و آثار شهرت بهتری داشته باشد.

(۳) **درجه تخصیص:** مورد مبادله: میزان قابلیت انتقال دارایی موضوع یک مبادله به کاربری - ها یا کاربرهای دیگر بدون اینکه ارزش تولیدی آن از بین برود (Williamson, 1999: 312).

وی در مقالات اولیه خود «میزان عدم اطمینان» را مهمترین ویژگی معرفی می کند (Williamson, 1979b: 239). اما در مقالات اخیر، درجه تخصیص مورد مبادله را دارای بیشترین قدرت توضیح دهنده مبادلات می داند (Williamson, 2005: 6).

طبقه بندی مبادلات بر اساس ویژگی های فوق: همچنان که گفته شد، سه بعد حیاتی برای توصیف روابط قراردادی عبارت است از: عدم اطمینان، دفعات تکرار مبادلات و درجه تخصیص مورد مبادله. برای سادگی، ویلیامسون فرض می کند که عدم اطمینان در یک حالت بینابین وجود دارد. بنابراین، بیشترین تاکید بر دفعات تکرار و درجه تخصیص مورد مبادله است. دو حالت برای دفعات تکرار و سه حالت برای درجه تخصیص در نظر می گیرد و بر اساس آنها، مبادلات را در شش حالت طبقه بندی می کند. جدول (۱) ماتریس حاصل از این تقسیم بندی را نشان می دهد (Williamson, 1979b: 246).



1. Uncertainty
2. Frequency
3. Asset Specificity

جدول ۱. طبقه بندی مبادلات بر اساس درجه تخصیص و دفعات تکرار مبادله

		ویژگی های سرمایه گذاری		
		غیر اختصاصی	ترکیبی	اختصاصی
دفعات تکرار	کم	۱- خرید تجهیزات استاندارد	۲- خرید تجهیزات سفارشی	۳- ساختن یک کارخانه
	زیاد (همیشگی)	۴- خرید مصالح استاندارد	۵- خرید مصالح سفارشی	۶- واگذاری محل ویژه تولیدات ^۱ واسطه ای به صورت متوالی

انواع ساختارهای ساماندهی: از آنجا که ویژگی های هر طبقه مبادلات، متفاوت از دیگری است، بنابراین، هر طبقه نیازمند ساختار ساماندهی ویژه خویش است. ویلیامسون بر اساس تقسیم بندی فوق از مبادلات، سه نوع ساختار ساماندهی را برای مدیریت آنها در نظر می گیرد که عبارتند از: ساماندهی بازار^۲ (قرارداد کلاسیک)، ساماندهی سه جانبه^۳ (قرارداد نئوکلاسیک) و ساماندهی مبادلات اختصاصی^۴ یا قرارداد رابطه ای (Williamson, 1979:246).

ساماندهی بازار (قرارداد کلاسیک):، ساماندهی بازار، ساختار ساماندهی اصلی برای مبادلات غیراختصاصی است، خواه دفعات تکرار آن کم باشد، یا زیاد (سلول های ۱ و ۴ از جدول ۱). البته هرچه تعداد تکرار مبادله بیشتر باشد (مادامی که تغییر هر یک از طرفین مبادله با کمترین هزینه امکان پذیر باشد) عملکرد بازار کارآتر است (Williamson, 1979:248).

ساماندهی سه جانبه (قرارداد نئوکلاسیک): مبادلات موجود در سلولهای ۲ و ۳ از جدول ۱) مشمول این نوع ساماندهی می شوند. ویژگی این نوع مبادلات آن است که انتقال دارایی های مورد مبادله به افراد دیگر یا استفاده های دیگر با هزینه قابل توجه یا کاهش ارزش دارایی همراه است. بنابراین، این نوع مبادلات نیازمند طرف سومی برای حل و فصل اختلافات است.

ساماندهی مبادلات روی دارایی های اختصاصی (قرارداد رابطه ای): سلولهای ۵ و ۶ مشمول این نوع ساماندهی است. طبیعت غیر استاندارد این مبادلات باعث اتکاء کم به ساماندهی بازاری پرخطر می شود. دو نوع ساختار ساماندهی برای این نوع مبادلات در نظر گرفته می شود. الف) ساماندهی دوجانبه: یعنی نوعی از قرارداد که بر اساس شناخت طرفین از منافع مبادله تنظیم

1. Site-Specific Transfer of Intermediate Product Across Successive Stages
2. Market Governance
3. Trilateral Governance
4. Transaction-Specific Governance

شده است. ب) تدبیر امور یکپارچه^۱ یا همان ادغام عمودی: یعنی ادغام فعالیت‌های موردنیاز آن مبادله در بنگاه و انجام آن مبادله در قالب بنگاه. مباحث فوق را می‌توان در جدول زیر خلاصه نمود (Williamson, 1979b: 253).

جدول ۲. ساختارهای مختلف ساماندهی براساس ویژگی‌های مبادلات

		ویژگی‌های سرمایه‌گذاری		
		غیر اختصاصی	ترکیبی	اختصاصی
تعداد دفعات تکرار مبادله	کم	ساماندهی بازار (قرارداد نئوکلاسیک)	ساماندهی سه جانبه (قرارداد نئوکلاسیک)	
	زیاد		ساماندهی دو جانبه (قرارداد مبتنی بر روابط)	ساماندهی یکپارچه

۲-۳- استفاده از تحلیل‌های «فرازنگر» در حل مسائل توسعه نیافتگی

ویلیامسون در اوایل دهه ۹۰ میلادی با عطف توجه به اجرای سیاست‌های تعدیل و نسخه‌های بانک جهانی توسط بسیاری از کشورهای در حال توسعه و عدم توفیق آنها در دستیابی به توسعه، سه دلیل ممکن را برای این ناکامی ذکر می‌کند (Williamson, 1993: 171):

- ۱- خوش بینی بیش از حد سیاستگذاران و اصلاح‌گران توسعه که منجر به تهیه برنامه‌های توسعه ناقص می‌شود.
- ۲- اشغال پستهای استراتژیک به وسیله افراد نالایق که باعث می‌شود بخش‌های خوب برنامه‌ها هم، ناکارا اجرا شود.
- ۳- عدم لحاظ نهادها (خصوصاً نهاد های غیر رسمی) در فرایند برنامه ریزی، که پاسخ مورد نظر ویلیامسون است.

وی معتقد است که نسخه واحد و جهانشمولی برای حل مسائل توسعه نیافتگی وجود ندارد بلکه با در نظر گرفتن سه قضیه زیر باید برنامه توسعه ویژه‌ای برای حل مسائل هر یک از کشورها به صورت مجزا و بر اساس زمینه‌های تاریخی و ویژگی‌های آنها تهیه نمود:

- ۱- نهادها مهم و مستعد تجزیه و تحلیل هستند و بنابراین در برنامه‌های توسعه باید مورد توجه قرار بگیرند. به عبارت دیگر، در برنامه توسعه هر کشور باید اولاً، نهاد‌های موجود آن مورد شناسایی قرار گیرد، ویژگی‌ها و مختصات آنها استخراج و بر اساس این ویژگی‌ها، نهاد‌های پیش

برنده و مختل‌کننده جریان توسعه از همدیگر تفکیک شود. بدیهی است برنامه توسعه باید حاوی راهکارهایی برای تقویت و تشویق نهاد های پیش برنده و تضعیف و حذف نهاد های مختل‌کننده توسعه باشد.

۲- اقدامات عملی در اجرای برنامه های توسعه باید به جزئیات و تفصیل بیان گردد. بنابراین صرف بیان یک سری کلیات به آن صورتی که در نسخه های بانک جهانی دیده می شود، نمی تواند موفقیت اجرای برنامه را تضمین کند. این توصیه ویلیامسون با رویه های اقتصاد نهادگرایی جدید که اصولاً دارای دیدگاهی «جزئی نگر» و عملیاتی است، سازگاری دارد.

۳- بیشترین توجه اقتصاد نهادگرایی جدید به تحلیل های «واقع نگر^۱» (در مقابل «ارزش نگر^۲») است. منظور از تحلیل های «واقع نگر» (تحقیقی) در اینجا «نظم خصوصی» و ساماندهی غیررسمی است و در مقابل «ارزش نگر» (دستوری) که شامل نظمی است که از طریق قوانین رسمی و دادگاه ها ایجاد می شود، قرار می گیرد. به بیان دیگر، بیشتر نهادهای پیش برنده توسعه باید از طریق اصلاحات فرهنگی ایجاد گردد. وی رویکردی «فرازنگر» به مسائل توسعه دارد و قوانینی را که از سطوح پایین یعنی از دل فرهنگ مردم بر نیامده باشد، به «نوشته های سیاه^۳» تشبیه می کند (Williamson, 1993: 183) و معتقد است چنین قوانینی قابلیت اجرایی ندارد.

در چهارچوب این دیدگاه، محیط نهادی و فرد، هر دو در تعیین نوع ساماندهی موثر هستند. محیط نهادی به عنوان پارامتر انتقال روی نوع ساماندهی تأثیر می گذارد. بدین معنی که تغییر محیط نهادی (شامل نوع حکومت و قواعد اساسی بازی) نسبت به ساماندهی (تدبیر امور) یک عامل برونزا است و با تغییرات ساماندهی نمی توان نحوه تغییرات در محیط نهادی را تبیین کرد. البته ایشان رابطه بین تدبیر امور و محیط نهادی را استراتژیک می داند. بدین معنی که تغییرات در نحوه تدبیر امور در بلندمدت می تواند محیط نهادی را متأثر کند. ویژگی رفتاری افراد جامعه نیز نوع ساماندهی را تحت تأثیر قرار می دهد. از طرفی، محیط نهادی نیز به شکل برونزا بر ترجیحات افراد تأثیر می گذارد. به عبارت ساده تر، اینکه جامعه چه ساختاری از ساماندهی قراردادها (شامل بازار، ترکیبی^۴ و سلسله مراتب^۵) را برای انجام میادلات سامان دهد، هم به محیط نهادی وابسته است و هم، تحت تأثیر ویژگی های فرهنگی افراد جامعه خواهد بود (Williamson, 1994: 175).

1. Positive
2. Normative
3. Black letter
4. Hybrid
5. Hierarchy

بنابراین برای دستیابی به توسعه، کپی برداری از قوانین (نهادهای) مرفقی کشور های توسعه یافته، راه چاره نیست، بلکه باید ابتدا نهادهای غیر رسمی موجود که پیش برنده توسعه هستند (و یا مانعی برای توسعه ایجاد نمی کنند) را شناسایی و با تصویب قوانین و مقررات حمایت کننده، آنها را تثبیت کرد (یعنی به نهاد های رسمی تبدیل کرد) و همزمان برای عملیاتی شدن قوانین جدید (نهاد های جدید مورد نیاز برای تضمین فرایند توسعه)، زمینه های فرهنگی لازم را آماده نمود.

۳-۳- چهار سطح تحلیل اجتماعی از دید ویلیامسون

ویلیامسون، اقتصاد نهادگرا را در قالب چهار سطح مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد و فرایند توسعه اقتصادی را منوط به تغییر در این سطوح می داند (Williamson, 2000: 597):

سطح یک، سطح ریشه دار اجتماعی است. نهادهای غیررسمی، هنجار ها، رسوم، استانداردهای اجتماعی و اخلاقی، سنتها و برخی جنبه های زبان و معرفت در این سطح جای دارند. بنابراین مذهب نقش تعیین کننده ای در این سطح ایفا می کند. اگر چه تحلیل سطح یک توسط برخی اقتصاددانان تاریخی انجام شده است، اما بیشتر اقتصاددانان نهادی، آن را داده شده فرض می کنند. از آنجا که تغییرات در سطح یک، مستلزم تغییرات فرهنگی است، تحول در این سطح بسیار آرام صورت می گیرد و ممکن است قرنها و یا حتی یک هزاره به طول انجامد.

سطح دوم، محیط نهادی است و شامل قواعد رسمی بازی مانند قانون اساسی، حقوق مالکیت، تشکیلات سیاسی، نهادهای اولیه مالی و سایر قوانین عادی می شود (Joskow, 2008: 7). در واقع براساس هنجارها و رسوم ایجاد شده در سطح یک، یک سری قوانینی وضع می شود که این قوانین قاعده بازی محسوب می شوند. تغییرات عمده در این قواعد بازی طی دهه ها یا قرنها امکان پذیر است و قطعاً برای اینکه تغییرات، پایدار باشد، این قواعد باید برآمده از نهادهای سطح یک باشد. البته این امکان هم وجود دارد که به دلیل وجود حکومت های استبدادی و دست نشانده، قواعد بازی متناسب با فرهنگ و آداب و رسوم (سطح یک) نباشد و از طریق یک دگرگونی کلی (مانند انقلاب) تغییر قواعد بازی امکان پذیر شود. اما چنین تغییراتی را نمی توان قاعده محسوب نمود بلکه استثناء هستند.

بر عکس حالت فوق، زمانی اتفاق می افتد که قواعد بازی مرفقی تر از نهادهای سطح یک از خارج از مرزها آورده شود. در این مورد هم، به دلیل عدم انطباق این قواعد با فرهنگ مردم، اجرای این قوانین با مشکل مواجه می شود. هرچند انتظار می رود در صورت تضمین اجرای آنها، به مرور، فرهنگ جامعه نیز متناسب با آن متحول شود. یعنی با شروع تحول در سطح دو، سرعت تغییرات سطح یک را تشدید نمود. با این دیدگاه، نیاز به برنامه ریزی و حضور فعال دولت برای هدایت

فرایند توسعه، بیشتر احساس می‌شود. نظریه سیاسی اثباتی^۱ (PPT) نیز موید این طرز تلقی است؛ زیرا این نظریه، دغدغه حل مسائل اصلاح ساختار اقتصادی و سیاسی را در سطح دوم دارد. **سطح سوم:** سطح حکمرانی یعنی نهاد های اعمال مدیریت یا انجام بازی^۲ است. به عبارت دیگر، مجموعه آیین نامه ها و بخشنامه هایی که برای تضمین اجرای قواعد بازی تنظیم می‌شوند، در این سطح قرار می‌گیرد. در واقع، این سطح دومین سطح، اقتصادی کردن است و عمده مباحث مربوط به اقتصاد هزینه مبادلاتی در این سطح قرار می‌گیرد.

سطح چهارم، سومین سطح اقتصادی کردن است که تخصیص منابع و اشتغال و سایر نظریه های اقتصاد نئوکلاسیک در این سطح نمود می‌یابد. در این سطح، از ابزار های بهینه یابی و عمدتاً تحلیل نهایی استفاده می‌شود و بدین منظور، نگاه به طور نوعی به عنوان یک تابع تولید توصیف می‌شود. البته با مفروض دانستن تناسب سطوح یک تا سه با مفروضات نظریه نئوکلاسیک، تخصیص منابع در این سطح منطبق با ابزار های بهینگی نئوکلاسیک صورت می‌گیرد. در واقع سازگاری نظریه های نئوکلاسیک در سطح چهار با واقعیات دنیای خارج از ذهن ما، بستگی به وجود نهادهایی در سطوح یک تا سه دارد که ما وجود آنها با مشخصات و ویژگی های لازم را، مفروض تلقی کرده ایم. واقعیت آن است که اقتصاد نئوکلاسیک مبتنی بر یک چهارچوب نهادی، مفروض است و نقطه قوت آن این است که اگر چهارچوب نهادی مذکور وجود داشته باشد، نظریه های آن در تمام زمانها و مکانها برقرار است. در عین حال T نقطه ضعف آن این است که اگر چهارچوب نهادی مذکور وجود نداشته باشد، نه تنها نمی‌تواند پیش بینی های درستی ارائه کند، بلکه توانایی ردیابی مشکلات را هم ندارد. یعنی نمی‌تواند به ما بگوید که فقدان یا ضعف کدام نهاد یا نهاد ها باعث عدم صدق پیش بینی ها شده است. بنابر این لازم است برای انجام تحلیل های بهتر، از واقعیت بیرونی و ارائه توصیه های سیاستی مناسب، نهاد های مفروض در نظریه نئوکلاسیک را بهتر بشناسیم.

بر اساس آنچه تا به حال گفته شد، اقتصاد نهادگرایی جدید عمدتاً علاقه مند به سطوح ۲ و ۳ از چهار سطح فوق می‌باشد که به ترتیب شامل: محیط نهادی و نهاد های اعمال مدیریت می‌باشد. البته ویلیامسون در مقاله سال ۲۰۰۵ خود نهاد های غیررسمی (یعنی نهاد های سطح ۱) را نیز وارد تحلیل های اقتصادی می‌کند (Williamson, 2005).

-
1. Positive Political Theory
 2. Play of the Game

۳-۴- علم اقتصاد تدبیر امور

در بخش قبلی مقاله، اشاره شد که دیدگاه ویلیامسون در خصوص حل مسائل توسعه، روش «فرازنگر» ست. تلفیق این دیدگاه با نظریه چهار سطح تحلیل اجتماعی، ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که هرگونه تغییری در جهت توسعه نیازمند متناسب سازی نهادهای سطح یک است. بنابراین نقطه شروع حرکت توسعه، اصلاحات فرهنگی است. به نظر می‌رسد از دید ویلیامسون، اصلاحات فرهنگی در حیطه مباحث اقتصاد تحت عنوان «نظم خصوصی» شامل «نظم شایسته»^۱ و ایجاد «ترتیبات عملی»^۲ برای استقرار این نظم، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. وی آن بخش از علم اقتصاد که به مطالعه این موضوعات می‌پردازد را «علم اقتصاد تدبیر امور» می‌نامد. در واقع از طریق یافته‌های این بخش از علم، می‌خواهیم نظم‌های خصوصی دو جانبه^۳ را در مبادلات تشخیص داده و با استفاده از ساختارهای مناسب ساماندهی، امکان استفاده طرفین مبادله از منافع این نظم‌های دوجانبه را فراهم کنیم (Williamson, 2005: 1).

بدیهی است، نیاز به نظم‌های خصوصی با قواعد بازی (که توسط حاکمیت تهیه می‌شود) تغییر می‌کند. یعنی قواعد بازی، تعیین کننده نوع «نظم خصوصی» مورد نیاز است و با تغییر قواعد بازی، «نظم خصوصی» نیز باید متناسب با آن، تغییر یابد. بنابراین بسته به میزان حاکمیت قانون در هر کشوری، «نظم خصوصی» متفاوت خواهد بود. برای تشریح این موضوع، دو حد نهایی را می‌توان تصور نمود:

الف) شرایطی که اصولاً هیچ قانونی حاکم نیست؛ خواه به دلیل ضعف قوانین، خواه به علت ضعف در اجرای قوانین. در چنین شرایطی، طرفین مبادله، چاره‌ای جز اینکه خودشان بهترین سازوکارهای دو جانبه یا گروهی را تشخیص داده و اجرا نمایند، ندارند. بدیهی است در صورت عدم تشخیص سازوکار صحیح، مبادلات با مشکل مواجه خواهد شد. این شرایط، بیشتر با جوامع اولیه سازگاری دارد.

ب) شرایط حاکمیت کامل قانون: در اینجا است که مباحث حقوق و اقتصاد به دنیای علم معرفی می‌شوند. سؤال اصلی این شاخه از علم این است که چه قوانینی و با چه ویژگی‌هایی، تضمین کننده ایجاد بهترین نظم‌های خصوصی در مبادلات است؟ لازم به ذکر است که بسیاری از دعاوی که در شرایط عدم حمایت دولت (قانون) ممکن بود به صورت غیر رسمی حل و فصل شوند، با حضور دولت، دیگر امکان حل شان به صورت غیر رسمی بسیار کمتر می‌شود. در صورتی که ممکن

1. Good Order
2. Workable Arrangements
3. Bilateral Private Ordering
4. Lawlessness

است حل غیررسمی دعاوی، هزینه کمتری داشته باشد، زیرا اطلاعات طرفین دعوا از موضوع مورد ادعا، بسیار بیشتر از اطلاعات طرف سوم (دادگاه) است و بنابراین در صورتی که امکان فراهم شود، توافق طرفین ممکن است بدون ارجاع به دادگاه با هزینه کمتری انجام شود. این موضوع، لزوم توجه به شرایط فرهنگی جامعه در تصویب و اجرای قوانین را دوچندان می‌کند. از دید ویلیامسون اقتصاد تدبیر امور از طریق چهار مفهوم اساسی زیر عملی می‌شود (Williamson, 2005: 3):

الف) تدبیر امور: تدبیر امور ابزاری است که از طریق آن باید نظمی را القاء کنیم که بتواند تضاد را کاهش دهد و منافع دو جانبه را به طرفین مبادله تفهیم نماید. قطعاً یافتن قواعد بازی برای القاء چنین نظم‌هایی نیازمند توجه به جزئیات تمام نهادهای موجود در جامعه است، که این نیز مستلزم بهره‌گیری از تمام ظرفیت‌های علمی و تجربی نخبگان کشور است.

ب) هزینه‌های مبادله: هزینه‌های مبادله در واقع هزینه‌های استفاده از ساز و کار بازار در راه تحقق منافع بالقوه ناشی از مبادله است و تابعی از چهارچوب‌های نهادی هستند. نظریه‌های نئوکلاسیک با فرض هزینه‌های مبادله صفر، استخراج شده‌اند. در صورتی که وجود هزینه مبادله ممکن است از تشکیل برخی بازارها جلوگیری کند یا مانع کارایی آنها شود. از دید ارو، حتی، انگیزه ادغام، وجود هزینه‌های مبادله است. یعنی جایگزینی مبادلات با واحدهای بیرون از بنگاه که دارای هزینه‌های بالایی هستند، با مبادلات داخل بنگاه که هزینه‌های کمتری در بر دارند (یعنی تاسیس بنگاه). به بیان دیگر، فرض واقعی‌تر هزینه‌های مبادله غیر صفر بر بسیاری از سازوکارهای اقتصادی تأثیر گذار است.

ج) تطبیق (سازگاری): اقتصاد تدبیر امور، اقدام اصلی^۱ خود را در تفاوت ظرفیت‌های مختلف ساماندهی در تأثیرگذاری بر سازگاری آنها با اختلالات، قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، یکی از موضوعات علم اقتصاد تدبیر امور، پرداختن به این بحث است که کدامیک از روشهای مختلف تدبیر امور (بازار، ترکیبی و سلسله مراتب) قدرت سازگاری‌شان با اختلالاتی که در طول دوره قرارداد پیش می‌آید، بیشتر است. دو دیدگاه در خصوص ظرفیت سازگاری هر یک از روشهای ساماندهی وجود دارد که حدود نهایی دو طرز تلقی محسوب می‌شوند: یکی دیدگاه هایک^۲، که یک اقتصاددان لیبرال است و دیگر بارنارد^۳ که صاحب نظر در مدیریت است. هایک تأکیدش بیشتر بر

1. Adaptation
2. Basic Action
3. Hayek
4. Barnard

تعدیل خود به خودی^۱ نسبت به تغییرات با استفاده از سیستم قیمت‌هاست. اما بارنارد معتقد به تطابق هدایت شده عمدی^۲ و آگاهانه با استفاده از مدیریت درون بنگاهی است (Williamson, 2005: 4).

بدیهی است کارآیی مبادلات، محصول ظرفیت تطبیق هر دو شکل تطابق‌های فوق‌الذکر است و نیازمند فهم و درک ارزش هر دو است که برای این منظور، نباید بنگاه را فقط به عنوان یک تابع تولید در نظر گرفت، بلکه لازم است به آن، به منزله یک ساختار ساماندهی نگریسته شود. اقتصاد تدبیر امور تصدیق می‌کند که هر شکل عمومی ساماندهی به وسیله یک نوع قانون قرارداد حمایت می‌شود. مثلاً قانون قرارداد مبادلات ساده بازارهای لحظه‌ای^۳، از نوع قواعد حقوقی (قانونی) است؛ چرا که در تداوم مبادلات، منافع قابل توجهی متصور نیست (طرفین مبادله احساس نیاز نمی‌کنند که تداوم مبادله مورد نیاز است). الگوی ترکیبی به وسیله «قرارداد به عنوان یک چهارچوب»^۴ حمایت می‌شود که انعطاف‌پذیر است و ظرفیت سازگاری را ارتقاء می‌دهد. یعنی در این حالت، از آنجا که منافع قابل توجهی در تداوم مبادله وجود دارد (یا قطع مبادله، هزینه زیادی را بر طرفین مبادله تحمیل می‌کند) بنابراین قرارداد فقط به عنوان یک چهارچوب مورد استفاده قرار می‌گیرد و کمتر به آن رجوع می‌شود؛ زیرا به محض رجوع به قرارداد، تداوم مبادله به مخاطره می‌افتد. چنانچه محدودیت‌های سازگاری افزایش یابد، مبادلات به وسیله سلسله مراتب‌ها سازماندهی می‌شوند که در این حالت، قانون قرارداد داخل سلسله مراتب‌ها از نوع «خودکنترلی» است. بنابراین تفاوت در کارآمدی سازگاری سبک‌های جایگزین ساماندهی با حمایت رژیم‌های تکمیلی قانون قرارداد تعیین می‌شود. به بیان دیگر، ظرفیت تطبیق روش‌های مختلف ساماندهی بستگی به قوانین قرارداد موجود دارد.

د) دانش اجتماعی «بین رشته‌ای»: بر اساس آنچه تا به حال برای مختصات اقتصاد تدبیر امور بیان شد، استخراج نظریه در این زمینه، نیازمند آشنایی با رشته‌های دیگر علوم اجتماعی از جمله حقوق، مدیریت، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و... است. بنابراین علم اقتصاد تدبیر امور، یک علم اجتماعی بین رشته‌ای است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

1. Spontaneous
2. Consciously Coordinated Adaptations
3. Spot Market
4. Contract as a Framework
5. Interdisciplinary Social Science

۴- کاربرد نظریات ویلیامسون در تبیین دلایل توسعه نیافتگی اقتصاد ایران

بر اساس آنچه تا به حال گفته شد، به نظر می‌رسد دو نظریه تحلیل‌های «فرازنگر» و چهار سطح تحلیل اجتماعی ویلیامسون برای تبیین مسایل توسعه ایران، کارآیی بیشتری داشته باشد. در ادامه مقاله، سعی خواهد شد با ارایه برخی شواهد تاریخی، از این نظریات برای تبیین علل توسعه نیافتگی اقتصاد ایران کمک بگیریم.

۴-۱- شکاف بین قوانین رسمی و عملکردهای واقعی

یکی از مهمترین معضلات توسعه اقتصادی در کشور ما وجود شکاف عظیم بین اهداف، قوانین و عملکرد تحقق یافته در جامعه است. نگاهی گذرا به قوانین مصوب در تاریخ صد ساله اخیر، ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که عمده قوانین رسمی بسیار مترقی است و هر کدام از آنها بالقوه، پتانسیل حل بسیاری از مسایل توسعه را دارا هستند. اما اینکه چرا با وجود مهیا بودن زمینه‌های نهادی رسمی (قانونی)، اهداف مورد انتظار از این قوانین محقق نشده است، سؤال است که در اینجا می‌خواهیم بر اساس نظریات ویلیامسون به آن پاسخ دهیم.

در دوران مشروطیت، در حالی که قانونمندی فعالیت‌های اجتماعی بویژه نهادهای سیاسی در ایران، پیشینه تاریخی نداشت، یعنی در میان مردم نهادینه نبود اما قوانین آن بر اساس قوانین اساسی کشورهای توسعه یافته آن زمان، که تناسبی با نهادهای غیر رسمی کشور ما نداشت، طراحی و به اجرا گذاشته شد. هر چند این قوانین - در صورت اجرای صحیح - می‌توانست زمینه توسعه کشور را فراهم نماید، اما قانونگذاران از این نکته کلیدی غافل بودند که این قوانین جدید در بین مردم نهادینه نیستند و با عادات، ارزشها، رسوم و سنتهای آنها سازگاری ندارد و برای انطباق نهادهای غیررسمی موجود بر این نهادهای رسمی باید فرایندهای نهادسازی نیز پیش بینی گردد و گرنه صرف تصویب قوانین مترقی بدون توجه به زمینه‌های فرهنگی لازم برای عملیاتی نمودن آن، نمی‌تواند توسعه را به ارمغان آورد.

تاریخ توسعه ایران در دوران پس از نهضت مشروطیت، مملو از این عقبت هاست. بدین معنی که قوانینی به تصویب رسیده است که به طور عمده الهام گرفته شده از کشورهای توسعه یافته بوده و پیش از آن به عنوان نهاد غیررسمی از سوی مردم مورد پذیرش نبوده اند، اقدامات آموزشی و فرهنگی مورد نیاز برای نهادینه کردن آن نیز پیش بینی نشده، بنابراین یا اجرایی نشده اند یا فقط به شکل صوری به اجرا درآمده اند و هدف قانونگذار از تصویب آن قانون تامین نشده است. برای روشن شدن موضوع به برخی از شواهد تاریخی اشاره می‌گردد.

الف- انجمن‌های ایالتی و ولایتی: یکی از مترقی‌ترین نهادهای رسمی دوره مشروطه است که در عالی‌ترین سطح در قانون اساسی^۱ آن زمان گنجانده می‌شود و کمتر از یک سال بعد نیز قانون آن در مجلس شورای ملی به تصویب می‌رسد.^۲ بر اساس این قانون، اداره امور کشور با مشارکت مردم در قالب انجمن‌های ایالتی و ولایتی پیش‌بینی شده بود. در اصل نود و دوم، اختیارات نظارتی کاملی در تمام امور مربوط به منافع عمومی به این انجمن‌ها اعطاء شده بود. هر چند هدف این قانون جلب مشارکت مردم در فرایند توسعه بود اما در عمل چنین اتفاقی نیفتاد و حتی هنوز هم پس از گذشت بیش از یک قرن و تصویب قوانین مختلف چنین توفیقی حاصل نگردیده است (عظیمی آرانی، ۱۳۷۷).

بر اساس نظریه چهارسطح تحلیل اجتماعی، علت این عدم موفقیت را باید در فقدان زیربنای لازم در سطح (۱) و عدم پیش‌بینی تضمین‌های اجرایی لازم در قوانین (بر اساس نظریه تحلیل‌های «فرازنگر») دانست. یعنی اینکه قوانین و مقررات پیش‌گفته، بسیار آرمانی طراحی شده و وجود بسیاری از نهادهای مورد نیاز را مفروض تلقی نموده‌اند. در صورتی که چنین نهادهایی در کشور ما وجود نداشتند تا زمینه عملیاتی شدن این قوانین را فراهم نمایند. در صورتی که در کشورهای توسعه‌یافته، قوانین از دل فرهنگ حاکم استخراج شده بودند و بنابراین، زمینه‌های نهادی برای اجرای آنها قبلاً فراهم شده بود.

ب- قانون عملیات بانکی بدون ربا: این قانون در سال ۱۳۶۲ به منظور ایجاد نهاد بانکداری اسلامی به تصویب رسید. به عبارت دیگر، هدف از این قانون، اجرای بانکداری غیرربوی بر اساس شریعت اسلامی بود. اما به دلیل عدم توجه به زمینه‌های نهادی لازم، قرین موفقیت نبود و در عمل قانون عملیات بانکی بدون ربا به صورت صوری اجرا می‌شود و شکل واقعی بانکداری همان

۱. متمم قانون اساسی مشروطیت، اصول نود تا نود و سه (مصوب ۱۴ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۴ قمری (۱۲۸۵ شمسی)):

اصل نودم: در تمام ممالک محروسه، انجمنهای ایالتی و ولایتی بموجب نظامنامه مخصوص مرتب می‌شود و قوانین اساسیه آن انجمنها از این قرار است:

اصل نود و یکم: اعضای انجمنهای ایالتی و ولایتی بلاواسطه از طرف اهالی انتخاب می‌شوند مطابق نظامنامه انجمنهای ایالتی و ولایتی.

اصل نود و دوم: انجمنهای ایالتی و ولایتی اختیار نظارت تامه در اصلاحات راجعه بمنافع عامه دارند با رعایت حدود قوانین مقرر.

اصل نود و سوم: صورت خرج و دخل ایالات از هر قبیل بتوسط انجمنهای ایالتی و ولایتی طبع و نشر می‌شود.

۲. قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی مصوب ربيع‌الثانی ۱۳۲۵ قمری (۱۲۸۶/۳/۱ شمسی)

بانکداری ربوی است (توتونچیان، ۱۳۷۹: ۷۲۸). دلایل این عدم موفقیت را بر اساس چهارچوب نظریات ویلیامسون که در بخشهای قبلی مقاله بدان اشاره گردید، می‌توان به صورت زیر تبیین نمود.

الزامات نهادی (رسمی) برای توسعه از دو منبع ناشی می‌شود:

۱- برخی از این نهادها به شکل غیررسمی در بین مردم وجود دارند که منشا آن، فرهنگ، اعتقادات، باورها و رسوم برآمده از سطح یک (اولین سطح از چهار سطح تحلیل اجتماعی ویلیامسون) هستند. بنابراین برای حفظ آنها لازم است تبدیل به نهاد رسمی شوند. یعنی با ایجاد نهادهای رسمی لازم از آنها حمایت کنیم. قوانینی که با این کیفیت به تصویب می‌رسند در اجرا کمتر با مشکل مواجه می‌شوند. البته باید توجه نمود که تبدیل هر نهاد غیررسمی به یک نهاد رسمی نیز منوط به انجام مطالعات لازم در خصوص زمینه‌های فرهنگی جامعه است. یعنی باید دقت نمود که تبدیل آن نهاد غیررسمی به رسمی، زمینه تقویت آن باور فرهنگی را فراهم نماید نه اینکه باعث تضعیف آن گردد. ضمناً در فرایند قانونمند کردن نهادهای غیر رسمی موجود که زمینه توسعه را فراهم می‌کنند، باید به تاثیر این عمل بر هزینه‌های مبادله نیز توجه نمود.

۲- برخی از نهادهای مورد نیاز برای تسهیل فرایند توسعه، ممکن است در کشور زمینه قبلی نداشته یا ضعیف باشند (مانند نهاد شورا). در این گونه موارد، لازم است قوانین لازم با استفاده از علوم روز دنیا و انطباق آنها با عقاید، فرهنگ، آداب و رسوم و باورهای دینی مردم، استخراج و در متن قانون یا آیین‌نامه‌های اجرایی آنها سازوکارهای لازم برای آموزش، توانمندسازی، آگاهی‌رسانی و به طور کلی فرهنگ‌سازی افراد جامعه از پایین‌ترین سطوح آموزشی (مدارس ابتدایی و حتی کودکانستان‌ها و مهدکودک‌ها) تا عالی‌ترین سطوح (دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه) پیش‌بینی گردد. به عبارت دیگر، تضمین‌های لازم برای تحقق اهداف قانون بر اساس شرایط کشور و درک واقعیت‌های موجود با تمام تنگناها و معضلات آن (نه آرمان‌ها و آرزوها) پیش‌بینی گردد و گرنه همان عادات، نهادها و سنتهای پیشین تداوم می‌یابند.

در مورد نظام بانکداری، از آنجا که این نظام به تقلید از غرب در ایران تاسیس شد و حدود یک قرن (از سال ۱۲۶۶ تا ۱۳۶۳) بر اساس نظام ربوی فعالیت کرده است (زمانی فراهانی، ۱۳۸۳: ۲۶۱ و اشرف، ۱۳۵۹: ۵۷) نهادهای رسمی و غیررسمی بانکداری بر اساس نظام ربوی حاکم تنظیم شده‌اند. بنابراین نباید انتظار داشت که تنها با تغییر دفعی قواعد رسمی بازی (قانون عملیات بانکی) و بدون توجه به زمینه‌های موردنیاز در نهادهای سطح ۱ و بخشی از نهادهای سطوح ۲ و ۳، نظام بانکداری ما اسلامی شود. بلکه اسلامی شدن بانکداری، علاوه بر تصویب قوانین لازم نیازمند آموزش، فرهنگ‌سازی و پیش‌بینی سازوکارهای اجرایی در بخشهای مختلف و به طور کلی

متناسب سازی سایر نهادهاست. متاسفانه قانونگذاران بدون توجه به این مهم، تصورشان بر این بود که تصویب و ابلاغ قانون عملیات بانکی بدون ربا برای اسلامی شدن بانکها کافی است.

ج) عدم موفقیت برنامه‌های توسعه: سابقه برنامه‌ریزی در ایران به بیش از ۶۰ سال می‌رسد و از این لحاظ در شمار کشورهای پیشرو می‌باشد. بجز اتحاد جماهیر شوروی سابق که از یک نظام برنامه‌ریزی متمرکز تبعیت می‌کرد، بین کشورهای غیرسوسیالیست، تنها فرانسه و ترکیه از ایران سابقه بیشتری در امر برنامه‌ریزی دارند (توفیق، ۱۳۸۳). با وجود این سابقه دیرینه، اگر چه پیشرفت‌هایی در کشور اتفاق افتاده است - و اگر چه نمی‌توان لزوماً وجود برنامه‌ریزی را علت تامه تلقی نمود - هنوز بسیاری از اهداف برنامه‌ها، محقق نشده است. این در حالی است که ژاپن طی مدت زمانی کمتر از ۲۳ سال برنامه‌ریزی، توانست مراحل توسعه خود را پشت سر گذاشته و به قدرت دوم اقتصادی دنیا تبدیل شود (عطاری، ۱۳۸۸: ۲۵). کره جنوبی نیز با سابقه‌ای کمتر از ایران، طی هفت برنامه پنج ساله از ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۶، مشکلات ساختاری خود را حل نمود (توفیق، ۱۳۸۳).

سؤالی که در ذهن هر محقق شکل می‌گیرد، این است که علت این ناکامی چیست؟ صاحب نظران مختلف، پاسخهای مختلف و بعضاً متفاوتی به این سؤال داده‌اند اما در اینجا می‌خواهیم ببینیم چگونه با استفاده از مبانی نظری ویلیامسون، می‌توان این ناکامی‌ها را تبیین نمود: نگاهی گذرا به متون تصویب شده تحت عنوان قوانین برنامه، ما را متوجه این موضوع می‌کند که مواد این برنامه‌ها بسیار آرمانی نوشته شده‌اند. یعنی بدون توجه به شرایط واقعی کشور و با مفروض گرفتن بسیاری از نهادهایی که وجود آنها برای تضمین اجرای قوانین مورد نیاز است، مواد قانونی به نگارش در آمده‌اند. شاید علت اجرایی نشدن بسیاری از مواد قانونی برنامه‌ها نیز همین باشد. این نوع قوانین مصداق همان «نوشته‌های سیاه» ویلیامسون هستند که قابلیت اجرایی ندارند. در صورتی که برنامه خوب، برنامه‌ای است که تمامی تضمین‌های لازم برای عملیاتی شدن آن بر اساس تنگناهای موجود، در متن برنامه پیش‌بینی شده باشد. به عنوان مثال در قانون برنامه چهارم، سهم بهره‌وری از رشد اقتصادی ۳۱ درصد پیش‌بینی شده است (ماده ۵ قانون برنامه چهارم) اما هیچ سازوکار نظارتی برای تضمین تحقق این بند پیش‌بینی نشده است. تنها ابزار نظارتی برای کل قانون برنامه، ارایه گزارش عملکرد سالانه اجرای برنامه براساس ماده ۱۵۷ همین قانون است. به عبارت دیگر، فرض ضمنی آن است که دولت و مجلس در احداث آرمانی تمام وظایف خود را به خوبی انجام می‌دهند و تنها الزام دولت به ارایه گزارش، می‌تواند تضمین مناسبی باشد.

به هر حال به نظر می‌رسد که برای اجرایی شدن این ماده قانونی نیازمند پیش‌بینی سازوکارهای دیگری و رای شرایط آرمانی بودیم. به عنوان مثال شاید استفاده از مکانیسم تصویب

بودجه‌های سالانه یا رای اعتماد به وزیران کابینه ابزار نظارتی مناسب تری باشد. لازم به ذکر است که آرایه پیشنهاد در این رابطه، نیازمند مطالعه بیشتر است که خارج از بحث این مقاله می باشد.

۴-۲- ضرورت مرحله‌ای بودن تحولات نهادی

به طور کلی، توسعه مجموعه‌ای از تحولات نهادی است. بر اساس نظریه چهارسطح اجتماعی ویلیامسون این تحولات نهادی، مرحله‌ای است و در صورتی می توان از نظریه‌های نئوکلاسیک برای سیاستگذاری در کشور استفاده نمود که زیربناهای نهادی لازم در سطوح یک تا ۳ فراهم شده باشد؛ زیرا نظریه‌های نئوکلاسیک، وجود چنین نهادهایی را مفروض می گیرند. طبیعی است که نظریه‌های نئوکلاسیک در هر زمانی و در هر مکانی برقرار نباشد. چرا که زمینه‌های نهادی برقراری این نظریه‌ها در سطوح یک تا ۳ لزوماً در هر زمان و در هر مکانی فراهم نیست. بنابر این به منظور انجام اصلاحات، باید از اصلاح نهادها در سطوح یک تا ۳ شروع نمود. برنامه ریزی برای اصلاحات نیز باید با توجه به این مهم صورت گیرد که ارتباطات بین هر یک از سطوح، ارتباطی متقابل است.

اما باید توجه داشت که ارتباطات از پایین به بالا (از سطح یک به سطح ۲ و ۳) قویتر از ارتباطات بالا به پایین است. بدین معنی که هنجارها، آداب و رسوم و اعتقادات در سطح یک، قوانین اساسی و مادر را در سطح ۲ تعیین می کنند. اما میزان اثر گذاری قوانین (سطح ۲) الگوبرداری شده از فرهنگ‌های دیگر روی آداب و رسوم و سنتهای (سطح ۱) داخلی بسیار کمتر است. البته ویلیامسون پاسخی برای این سؤال ندارد که «تا چه اندازه نهاد های سطوح بالا تر (قوانین رسمی و قراردادهای) می توانند نهادهای سطوح پایین تر (فرهنگ) را تحت تأثیر قرار دهند» یا اینکه «آیا می توان با الگو برداری از قوانین کشور های توسعه یافته، آداب و رسوم و سنتهای موجود در سطح یک را تحت تأثیر قرار داد یا نه؟». البته براساس آنچه در مقاله خود اشاره کرده است، به نظر می رسد میزان تاثیرگذاری از بالا به پایین (تأثیر نهادهای سطوح ۲ و ۳ روی سطح یک) بستگی به شرایط فرهنگی کشور های مختلف داشته باشد. هر چه فرهنگ ها، پویا تر و آمادگی تغییر در آن بیشتر باشد، انتظار می رود میزان این تأثیر بیشتر باشد.

ویلیامسون به نکته‌ای در خصوص روشهای انقلابی برای تحول نهادها اشاره می کند. او ضمن تایید اثر روشهای انقلابی بر تحول نهادها، معتقد است که چنین روشهایی برای اصلاح نهادها استثناء هستند نه قاعده؛ ضمن اینکه پایداری اصلاحات نهادی از طریق چنین روشهایی هم زیر سؤال است. حتی اگر پایداری اصلاحات با روشهای انقلابی هم تضمین شود، با وجود این، چنین روشهایی را نباید به عنوان یک قاعده تلقی کرد. بنابراین، برای اصلاح و متناسب سازی نهادها با

فرایند توسعه، نیاز به برنامه ریزی بلندمدت و اصلاحات گام به گام و مرحله ای و نه اصلاحات انقلابی و زود گذر داریم.

۴-۳- نقطه آغاز حرکت توسعه از دید ویلیامسون

بر اساس آنچه که تا به حال در خصوص دیدگاه ویلیامسون بیان شد، به نظر می رسد نقطه آغاز حرکت توسعه تحول فرهنگی باشد؛ زیرا بر اساس نظریه چهار سطح تحلیل اجتماعی، تنها با شروع از تحول فرهنگی است که می توان به تحول نهاد های سایر سطوح و در نتیجه، توسعه کشور امیدوار بود. قابل ذکر است که نورث هم تغییر در باورها را نقطه آغاز تغییرات نهادی قلمداد می کند (North, 2004: 80). بر اساس این دیدگاه، هرگونه حرکتی در سطوح دیگر (سطوح ۲ و ۳) هر چند ممکن است در کوتاه مدت اثراتی را در اقتصاد ایجاد کند، اما چنانچه این تحولات به تحولات فرهنگی ختم نشود، نمی توان به پایداری اصلاحات امیدوار بود. بنابراین برای دستیابی به توسعه پایدار می باید با برنامه ریزی، ضمن پیش بینی، راه حل هایی برای مشکلات کوتاه مدت، برنامه های بلند مدت را به سمت اصلاح نهاد های سطح یک هدایت نمود.

۵- جمع بندی و نتیجه گیری

هدف ما در این مقاله بررسی اجمالی نقطه نظرات ویلیامسون و استفاده از آنها برای تبیین مسایل توسعه ایران بود که نتایج آن را به شرح زیر می توان جمع بندی نمود:

۱- الیور ای. ویلیامسون برنده جایزه نوبل سال ۲۰۰۹ و یکی از برجسته ترین نظریه پردازان نهاد گرای جدید می باشد که تخصص اصلی اش اقتصاد هزینه مبادلاتی است و به دلیل آشنایی با مباحث مدیریتی، جزء اولین نظریه پردازان اقتصادی است که بحثهای تدبیر امور را وارد اقتصاد نموده است.

۲- اقتصاد نهاد گرای جدید در دو اردوگاه قابل بررسی است: یکی نهاد گرایان «کلان نگر» که طرفدار تحلیل های کلان هستند و دیگری نهاد گرایان «خرندنگر» که بیشتر به دنبال شناخت پایه های خرد رفتارهای فردی هستند. ویلیامسون را می توان در اردوگاه دوم یعنی نهاد گرای «خرندنگر» طبقه بندی نمود.

۳- در دیدگاه اقتصاددانان نهاد گرا، توسعه به معنای تغییر (تغییرات نهادها) است. بنابراین می توان گفت نظریه توسعه، همان نظریه تغییرات نهادی است. یعنی نظریه ای که نحوه تغییر و اصلاح نهاد های (رسمی و غیر رسمی) جامعه به سمت نهادهایی که بتواند از ظرفیت دنیای مدرن برای بهبود وضعیت فعلی استفاده نماید، را تبیین کند.

۴- تبیین فرایند تغییرات نهادی، به پایه‌های روش شناختی تغییرات نهادی انتخابی وابسته است. در ادبیات موضوع دو حد نهایی برای پایه‌های روش شناختی تغییرات نهادی وجود دارد که تحت دو عنوان کلی «فردگرایی» محض و «کل‌گرایی» از آنها یاد می‌شود. برخی نظریه پردازان، امکان وجود یک پایه روش‌شناسی میانه را هم مطرح کرده‌اند.

۵- از آنجا که واحد تحلیل اقتصاد نهادگرا، مبادله می‌باشد، بنابراین ویلیامسون بیشتر مطالعاتش روی ویژگی‌های مبادلات و نحوه ساماندهی آنها متمرکز است. از نظر وی تمامی مبادلات را می‌توان بر اساس سه ویژگی میزان «عدم اطمینان» «دفعات تکرار» مبادله و «درجه تخصیص» مورد مبادله، طبقه‌بندی نمود.

۶- به منظور استفاده هر چه بیشتر از وابستگی‌های متقابل طرفین مبادله، ساختارهای ساماندهی باید متناسب با ویژگی‌های مبادلات انتخاب شود. بدیهی است که این ساختارها با نوع قواعد بازی تغییر می‌کنند.

۷- عمده‌ترین علت شکست برنامه‌های توسعه، عدم توجه به نهادها و ویژگی‌های آنها در کشورهای در حال توسعه می‌باشد. میزان موفقیت برنامه‌های توسعه در گرو میزان شناخت آنها از نهادهای موجود کشور مورد مطالعه و پیش‌بینی مکانیسم‌هایی برای متناسب‌سازی نهادهای موجود برای بهره‌برداری از ظرفیت‌های مدرن می‌باشد.

۸- چهار سطح تحلیل اجتماعی از دیدگاه ویلیامسون عبارتند از:

(الف) فرهنگ و سنتها و آداب و رسوم (نهادهای غیر رسمی)؛

(ب) محیط نهادی (نهادهای رسمی)؛

(ج) نهادهای اعمال مدیریت (حکمرانی)؛

(د) تخصیص منابع بر اساس نظریه‌های نئوکلاسیک.

اقتصاد نهادگرای جدید عمدتاً به سطوح ب و ج می‌پردازد. البته ویلیامسون در مقاله سال ۲۰۰۵ خود نهادهای غیررسمی را نیز وارد تحلیل‌های اقتصادی می‌کند.

۹- شرط لازم برای تحقق توسعه اقتصادی، متناسب‌سازی نهادها است. متناسب‌سازی نهادها هم، از طریق برنامه‌ریزی و با دخالت هوشمندانه دولت امکان‌پذیر است. ضمناً باید توجه داشت که اصلاحات نهادی باید مرحله‌ای و با در نظر گرفتن ارتباطات متقابل بین سطوح چهارگانه پیش‌گفته صورت گیرد.

۱۰- موفقیت برنامه‌های توسعه در گرو بهره‌گیری هر چه بیشتر از نظم‌های خصوصی دوجانبه طرفین مبادله است و علم اقتصاد تدبیر امور، به مطالعه ترتیبات عملی برای استقرار این نظم‌ها می‌پردازد.

۱۱- سیاستگذاری اقتصادی با استفاده صرف از نظریه های اقتصاد نئوکلاسیک حتی در کشورهای توسعه یافته هم لزوماً قرین موفقیت نخواهد بود؛ چه رسد به کشورهای در حال توسعه که نهاد های مفروض در این نظریه ها یا وجود ندارد یا متناسب با نهادهای موجود کشورهای توسعه یافته نیست.

۱۲- اقتصاد نهاد گرای جدید به دنبال حل مسأله است نه «صورت گرای». ویلیامسون نیز در مقالاتش بیشتر دغدغه حل مسائل را دارد و خود را به چهار چوب نظریه های نئوکلاسیک محدود نمی کند.

۱۳- نقطه شروع برنامه ریزی های توسعه باید تحول فرهنگی باشد و هر حرکت توسعه ای که زمینه ساز تحول فرهنگی نباشد، محکوم به شکست است.

۱۴- علت وجود شکاف عظیم بین اهداف قوانین و عملکرد تحقق یافته در جامعه، عدم توجه به زمینه های نهادی در کشور است. کاهش این شکاف منوط به پیش بینی سازوکارهای لازم برای ایجاد نهادهای غیر رسمی و رویه های اجرایی منطبق با قوانین رسمی است.



منابع و مأخذ

- اشرف، احمد (۱۳۵۹) موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران: دوره قاجاریه؛ تهران: انتشارات زمینه.
- برانسون، ویلیام اچ. (۱۳۷۸) تئوری و سیاست های اقتصاد کلان؛ ترجمه عباس شاکری؛ نشرنی.
- تمدن جهرمی، محمد حسین (۱۳۸۳) رویارویی مکاتب اقتصادی؛ انتشارات جهاد دانشگاهی، چاپ اول.
- تمدن جهرمی، محمدحسین (۱۳۸۴) نهادگرایان؛ فصلنامه علمی - تخصصی تکاپو، شماره ۱۱ و ۱۲، بهار و تابستان ص: ۱۱-۱۸.
- توتونچیان، ایرج (۱۳۷۹) پول و بانکداری اسلامی و مقایسه آن با نظام سرمایه داری؛ تهران: انتشارات توانگران.
- توفیق، فیروز (۱۳۸۳) تجربه چند کشور در برنامه ریزی با تاکید بر تجربه شوروی سابق، فرانسه، هند و کره جنوبی؛ موسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه ریزی.
- دادگر، یداله (۱۳۸۴) جایگاه نهادگرایی در اقتصاد متعارف و مسائل آن؛ فصلنامه علمی-تخصصی تکاپو، شماره ۱۱ و ۱۲، بهار و تابستان ص: ۷۴-۵۷.
- زمانی فراهانی، مجتبی (۱۳۸۳) پول، ارز و بانکداری؛ تهران: انتشارات ترمه، چاپ نهم.
- عطار، سعید (۱۳۸۸) درباره قانون برنامه ژاین؛ مرکز پژوهشهای مجلس، گزارش شماره ۹۶۴۸.
- عظیمی، حسین (۱۳۷۶) روزنامه میهن، سال اول، شماره ۱۹ و ۲۰.
- معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی رییس جمهور «گزارش اقتصادی سال ۱۳۸۶ و نظارت بر عملکرد سه ساله اول برنامه چهارم توسعه»، ۱۳۸۸.
- مجلس شورای اسلامی، نرم افزار لوح حق، ۱۳۸۷.
- نورث، داگلاس سی (۱۳۸۵) نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی؛ ترجمه محمد رضا معینی؛ انتشارات سازمان مدیریت و برنامه ریزی.
- APO (2004) Total factor productivity Growth, survey Reports; Asian productivity organization Tokyo.
- Coase, Ronald H. (1998) The new institutional economics. American Economics Review, vol. 88, pp. 40-72.
- Commons, John R. (1931) Institutional Economics; The American Economic Review, Vol. 21, No. 4, Dec, pp. 648-657.
- ESNIE (2008) New Institutional Economics: A Guidebook; Edited by Eric Brousseau and Jean-Michel Glachant, Cambridge University Press.
- Hodgson, Geoffrey M. (1998) The Approach of Institutional Economics; Journal of Economics Literature, Vol. XXXVI March, PP: 166-192.

- Hodgson, Geoffrey M. (2007) Meanings of Methodological Individualism; Journal of Economic Methodology, 14 (2), June, pp. 211-26.
- Hodgson, Geoffrey M. (2007) Institutions and Individuals: Interaction and Evolution; Organization Studies, 28; 95-116.
- Hodgson, Geoffrey M. (2000) What Is the Essence of Institutional Economics?; Journal of Economic Issues, vol. 34, June: 317-29. Reprinted by University of Wisconsin-Madison, in "The Philosophy of Economics: An Anthology", Cambridge University Press, Third Edition, 2008, Edited by Daniel M. Hausman.
- Klein, Peter G. (1999) New Institutional Economics; Department of Economics, University of Georgia.
- North, Douglas C. (2000) The New Institutional Economics and Third World Development; International Ltd Padstow Cornwall.
- North, Douglas C. et al. (2004) Learning, Institutions, and Economic Performance; Perspectives on Politics, Vol.2, No.1 March, PP: 75-84.
- Olson; Mancur Jr. (1996) Big Bills Left On the Sidewalk: Why Some Nations Are Rich, and Others Poor; Journal of Economic perspectives Vol.10, No.2, Spring, PP: 3-24.
- Richter, Rudolf (2005) The New Institutional Economics: Its Start, Its Meaning , Its Prospects" The European Business Organization Law Review (EBOR), 6:2, 161 – 200.
- Toboso, Fernando Institutional Individualism and Institutional Change: The Search for a Middle Way Mode of Explanation; Cambridge Journal of Economics, Vol 25, No. 6, November, Page 765-783.
- Toboso, Fernando (1995) Explaining the Process of Change Taking Place in Legal Rules and Social Norms: The Cases of Institutional Economics and New Institutional Economics; European Journal of Law and Economics, 2:63-84 (Kluwer Academic Publishers).
- Williamson, Oliver E. (1962) The Elasticity of the Marginal Efficiency Function: Comment; American Economic Review, December, 52: 1099- 1103.
- Williamson, Oliver E. (1963) Managerial Discretion and Business Behavior American Economic Review, December, 53, 1032 -57.

- Williamson, Oliver E. (1965) A Dynamic Theory of Interfirm Behavior; Quarterly Journal of Economics, November, 79, 579-607.
- Williamson, Oliver E. (1974) The Economics of Antitrust: Transaction Cost Considerations; University of Pennsylvania Law Review, June, 122, 1439-96.
- Williamson, Oliver E. (1974) Assessing the Modern Corporation: Transaction Cost Considerations; in J.F. Weston, ed., Large Scale Enterprise in a Changing Society, New York, pp. 65-89.
- Williamson, Oliver E. (1979) Transaction Cost Economics: The Governance of Contractual Relations; Journal of Law and Economics, Vol.22, No.2, Oct, PP. 233-261.
- Williamson, Oliver E.; (1981) The Economics of Organization: The Transaction Cost Approach; The American Journal of Sociology, Vol.87, No.3, Nov. PP. 548-577.
- Williamson, Oliver E. (1991) Comparative Economic Organization: The Analysis of Discrete Structural Alternatives Administrative Science; Quarterly, Vol.36, No.2, Jun, PP: 269-296.
- Williamson, Oliver E. (1994) The Institutions and Governance of Economic Development and Reform; World Bank.
- Williamson, Oliver E. (1996) THE Mechanisms of Governance; Oxford University Press.
- Williamson, Oliver E. (1998) The Institutions of Governance; the American Economics Review, Vol.88, No.2, May, PP:75-79.
- Williamson, Oliver E. (1999) Public and Private Bureaucracies: A Transaction Cost Economics Perspective; The Journal of Law, Economics & Organization, V15, N2.
- Williamson, Oliver E. (2000) The New Institutional Economic: Taking Stock, Looking Ahead; Journal of Economic Literature, Vol.XXXVIII, Sep, PP: 595-613.
- Williamson, Oliver E. (2002) The Theory of the Firm as Governance Structure: From Choice to Contract; The Journal of Economic Perspectives, Vol.10, No.3, Summer, PP:171-195.
- Williamson, Oliver E. (2005) The Economics of Governance", the American Economic Review, May, 95, 2.
- Wrenn, Mary V. (2006) Agency and Mental Models in Heterodox Economics; Journal of Economic Issues, Vol. XL, No. 2, June, 483-491.